نکاتی چند درباره بافت نژادی جمهوری اسلامی ایران

گارنیک آساطوریان*
Garnik Asatrian

پیشگفتار

وضع زبانی (linguistic situation)، نژادی (ethnic situation) و فرهنگی که امروزه در جمهوری اسلامی ایران (از این پس ـ ایران) حکمفرماست پدیده ایست منحصر بفرد که هم طراز (analogue) آنرا در دنیای معاصر به دشواری می توان یافت. از این رو کاربست مکانیکی تئوری های آب و رونق دار جدید در تحلیل و بررسی مسایل فوق در این کشور هرگز نمی تواند منجر به دستیابی نتایج عینی گردد. برداشت صحیح درباره بافت نژادی و اصولاً ساخت جمعیتی ایران تنها به وسیله یک رویکرد همه جانبه علمی و با در نظر گرفتن داده ها و یافته های اخیر در علوم وابسته – تاریخ، آنتروپولوژی فیزیکی، مردم شناسی، زبانشناسی و غیره – امکان پذیر است. به عبارت دیگر ریشه یابی پدیده های جمعیتی ایران و ارزیابی درست آنها فقط در صورت به کارگیری روش تطبیقی ـ تاریخی، دست کم به گونه ای گذرا، امکان پذیر است. نوشتار زیر که حدود 10 سال پیش تحت تأثیر معاشرت با صاحبنظران ایرانی در یک همایش بین المللی در تهران به رشتهٔ تحریر در آمده است، نمونه ای است از چنین برخوردی با مسأله قومیت ها در ایران.

مقدمه

یکی از قالب های بسیار رایج در محافل علمی و غیر علمی درباره ایران به اصطلاح گوناگونی نژادی آن یا وفور قومیت های مختلف در این گستره می باشد. به عبارت دیگر ایران را غالباً کشوری کثیر الاقوام یا پرنژاد (multiethnic) می

---

* رییس دپارتمان ایران شناسی دانشگاه دولتی ایروان، سردبیر مجله بین المللی *Iran and the Caucasus*
(Brill: Leiden-Boston)

پندارند و در اکثر موارد با هندوستان مقایسه اش می کنند. گوناگونی زبانها (یا بهتر است بگوییم گویشها) را در ایران البته نمی توان کتمان نمود: ایران در واقع کشوری است با تنوع زبانها و لهجه های گوناگون که به چندین گروه و حتی خانواده زبانی تعلق دارند، اما این نیز چنانکه خواهیم دید باز جنبه فرمال مسأله است زیرا اکثریت مردم ایران به گویشهای ایرانی سخن می گویند و گویشوران زبانهای دیگر درصد اندکی را در جمعیت کل کشور تشکیل می دهند. در واقع ساخت قومی هندوستان را به هیچ وجه نمی توان با ایران مقایسه نمود زیرا در این کشور گوناگونی نژادی توأم با تفاوت های فاحش در ظاهر فیزیکی (پارامترهای آنتروپولوژی) مردم، فرهنگ و جهان بینی نژادی (حتی ملی) می باشد که از قدمت چند هزار ساله برخوردار است. بومیان این سرزمین، یعنی دراویدها، که خود به چندین گروه تقسیم می گردند (تامیل ها، مالایالام، تلگو، کاننادا و غیره) در کنار آریایی ها (هندوها، بنگالی ها، پنجابی ها و غیره) هر کدام دارای فرهنگ و ادبیات، سیستم نوشتاری جداگانه و خودآگاهی ملی می باشند که دست کمی از فرهنگ و ادبیات هندی ها (بازماندگان آریایی یان مهاجر) ندارد.[1]

بنا براین هر گونه مقایسه ی ایران در این زمینه با هندوستان بی پایه و از نظر متودولوژی تحقیق و موضوع پژوهش فاقد ارزش علمی و نادرست می باشد.[2]

اصولاً کشورهای کثیر الاقوام[3] را از نظر ساخت می توان به سه گروه تقسیم نمود:

---

1. البته فاکتور دین را در ارزیابی های نژادی و تکوینی در نظر نمی گیریم چرا که این یکی از مؤلفه های محرك است و نقشی در تعیین تعلق نژادی ندارد. دین و مذهب هر چند در مقاطع تاریخی می توانند نقش مؤثری در گرایش های سیاسی و اجتماعی، حتی در هویت داشته باشند لیکن نمی توانند در مقام شاخص تعلق نژادی بکار روند. در جهان کنونی فاکتور دین به تدریج این نقش اساسی خویش را بر خلاف قرون وسطی از دست می دهد.

2. در همایش مذکور در تهران برخی از پژوهشگران ایرانی، کشور خود را نه تنها با هندوستان بلکه با شوروی سابق هم مقایسه می کردند که مورد تعجب است. شوروی سابق یك ساخت مصنوعی بود و همین هم موجب فروپاشی آن گردید. پژوهشگری حتی با جدیت تمام اصرار می ورزید که کتب درسي برای مدارس ایران باید به گویشهای محلي تدوین شوند. استدلال این محقق همانا وجود چنین سیستم آموزشی در هندوستان بود. در حالیکه چنانکه گفتیم زبانهای هندی غالباً دارای تاریخ چند هزار ساله کتابت هستند و به هر یك از آنان کمتر از30-20 میلیون نفر تکلم نمی کنند. جدای از این زبانهای هندوستان کاربرد مستقل فرهنگی و حتي اداری خویش را دارند، زبان رسمی و معاشرت بین مردم مناطق مختلف این کشور یك زبان خارجی است، یعنی انگلیسی. اگر لحظه ای بپنداریم که روزی این سیستم در ایران نیز پیاده شود و مثلا سیوندی ها، سمنانی ها، کاشی ها، لرها، کردان، خوری ها، آذری ها، کولی ها و دیگران مدارس خود را داشته باشند سیستم آموزشی ایران در یك روز از هم مي پاشد و فلج می گردد. حال بگذریم از آن که هیچ یك از زبانهای ایرانی به غیر از فارسی نه پشتوانه نوشتاری دارد و نه اصلاً جنبه هنجاری (normative) که بتوان با آن کتب درسی مثلاً در زمینه فیزیك، شیمی، ریاضیات یا حتی در ادبیات و تاریخ تدوین نمود.

3. تحت این عنوان البته کشورهایی را در نظر داریم که تنوع قومیت ها ویژگی اصلی آنان می باشد و گرنه کشورهای مونواتنیك (monoethnic) یعنی با اکثریت قریب به اتفاق یك قوم در جهان زیاد نیستند.

1. ساخت های طبیعی (مثل هندوستان، افغانستان، پاکستان و مصر).
2. ساخت های مصنوعی یا سیاسی (مثل شوروی سابق، یوگسلاوی سابق یا دولت عثمانی) که مدتی دوام می یابند و دیر یا زود منحل می گردند. بیشتر امپراطوریهای جهان قدیم بر پایه همین سیستم بوجود آمده اند.
3. ساخت های نیمه مصنوعی یا نیمه سیاسی (مثل فدراسیون روسیه، بلژیک و غیره). اینگونه ساخت ها در درازمدت در نتیجه روند های طبیعی اقوام مختلفی را با قدرت سیاسی در یک مجموعه حکومتی (دولتی) متحد می نمایند و در صورت سیاستگذاریهای مناسب دولت مرکزی در طول زمان گرایش به اتحاد ملی و ادغام قومیت های موجود در قوم اصلی (title-nation) دارند. در غیر اینصورت در مدت زمانی معین به سان گروه دوم منحل می گردند.

حال ایران کنونی به کدام یک از این گروهها تعلق دارد و آیا اصولا ایران را می توان در این تقسیم بندی گنجاند یا خیر؟

گروه های قومی ـ محلی در ایران

از نظر همزمانی (synchronic) یعنی با نگاه ثابت به ایران امروزی این کشور دارای به اصطلاح قومیت ها یا نژادهایی است که در کنار زبان معیار (فارسی)، غالباً زبان (یا گویش) محلی خویش را دارند و در خانه و کوچه و بازار بدان سخن می گویند. بزرگترین (یا بهتر است بگوییم بارزترین) این گروهها عبارت اند از:

1. "فارس ها" که اکثر جمعیت شهرنشین ایران و بخش عمده روستانشینان را تشکیل می دهند. "فارس ها" را در گیومه می گذاریم چرا که اصطلاحی بسیار شرطی است و اصولاً با این اصطلاح می بایست تنها ساکنین استان فارس را می نامیدیم که این گونه نیست. در مواردی حتی تمام ساکنین ایران را نیز به این نام می خوانند. به عبارت دیگر "فارس" در حال حاضر مترادف "ایرانی" است. "فارس ها" در واقع حاملین زبان معیارند، یعنی زبانشان با زبان رسمی کشور یکی است ـ جدای از پاره ای ویژگی های نامحسوس تلفظی یا واژگانی خاص مناطق معین.[4] "فارس" در واقع کسی است که زبان یا گویش محلی ندارد یا آن را فراموش کرده است. برای مثال در زمانی نه چندان دور (70–60 سال پیش) ساکنین روستاهای اطراف تهران (ونک، شمیران، اوشان، فشم، ورامین و غیره) که برخی از آنان در حال حاضر در تهران ادغام شده اند زبان خاص خود را داشتند و اکنون آن را به دست فراموشی سپرده اند، هم چنین اند بسیاری از توابع کاشان (نطنز، قمصر و غیره) که تا صد سال پیش گویشهای اصیل خود را داشتند

---

4. مثلا ساکنین خراسان بزرگ، یزد، فارس، اصفهان و کاشان را می توان با خصوصیات زبانشان در یافت: تلفظ کشیده و تبدیل است به اس در اصفهان؛ استفاده از لغاتی چون میده "پول خرد"، مانده شدن "خسته شدن"، چغوک "گنجشک" نزد خراسانیها و غیره فورا اشاره به مکان زندگی شخص می نمایند. اما زبان همه آنان فارسی است.

و اکنون به فارسی سخن می گویند. حتی در محلات، جاسپ، دلیجان و در روستاهای کوچکی چون نوش آباد، نراق، مازگان، وادغان و نشلج 50-40 سال پیش می شد هنوز سالخوردگانی را یافت که زبان نیاکان خویش را به یاد داشتند. در حال حاضر همه ساکنین مناطق فوق بنا به این تعریف "فارس" شده اند یعنی دیگر دارای زبان محلی نیستند. بنابراین اصطلاح "فارس" جنبه نژادی ندارد: شخص "فارس" می تواند هر پشتوانه محلی ای داشته باشد – کاشی، اصفهانی، کردی، سمنانی، سیوندی، آذری، بلوچی و غیره و این تأثیری بر خودآگاهی ملی یا هویت ایرانی وی نمی گذارد. تنها استثناء ظاهراً ارمنیان، کلیمیان، زرتشتیان، آسوریان، و مندابیان هستند که فاکتور دینی در هویت قومی آنان نقش اول را ایفا می نماید. اما اگر باز از این پنج گروه کسی به اسلام بگراید طبیعتاً "فارس" می شود. خود "فارس ها" بدون توجه به پشتوانه نژادی خویش هیچ گاه خود را "فارس" نمی نامند بلکه "ایرانی". در دوران قدیم دین و مذهب تعیین کننده هویت بودند: مسلمان/مسیحی، سنی/شیعه، کاتولیک/ارتودوکس و غیره. اگر از یک تهرانی اکنون درباره هویت ملی وی جویا شویم حتما جواب "ایرانی" در یافت می نماییم. اما دویست سال پیش اگر می پرسیدیم، می گفت مسلمان، شیعه. از این رو مؤلفهٔ قومیت در تعیین بافت نژادی ایران نمی تواند به جا (relevent) باشد چرا که این پنداره در ایران در اغلب موارد جنبه کاملاً شرطی دارد و مترادف اصطلاح "خرده فرهنگ محلی" است (نمی توان گفت که "فارس ها" اکثریت اند و مثلا آذریها یا لرها اقلیت). بنا براین دین مناسب ترین شاخص برای تقسیم بندی فرمال جمعیت در ایران است بر خلاف اینکه در جوامع خارجی در این برخورد انگیزه های سیاسی می بینند.[5]

2. لرها که به دو شعبه تقسیم می شوند: لر کوچک (ساکنین بخش اعظم استان لرستان) و لر بزرگ (بختیاری) که در استانهای چهار محال و بختیاری، کهگیلویه و ممسنی و در قسمتی از فارس، لرستان و خوزستان سکنی دارند.

3. مازندرانی ها (یا تبریان) – ساکنین استانهای مازندران، گرگان و برخی از شهرکها و دهکده های شمال تهران.

4. گیلک ها - در استان گیلان. زیر گروه گیلک ها گالش ها هستند که بیشتر به دام پروری مشغولند.

---

5. ولادیمیر ایوانف ملاحظات جالبی درباره "فارس ها" در خراسان می آورد، رجوع شود به:
W. Ivanov, “Notes on the Ethnology of Khurasan”, *The Geographical Journal*, vol 67/2: 143 ff.

5. <u>تالش ها</u> - در استان گیلان و مناطق هم مرز جمهوری آذربایجان (توالش) و در تالش شمالی در همان جمهوری.

6. <u>بلوچ ها</u> – در استان بلوچستان و سیستان و بیرون از مرزهای ایران در پاکستان و افغانستان.

7. <u>کردان (اکراد)</u> – ساکنان استان کردستان، قسمتی از آذربایجان غربی و کرمانشاه، بیرون از ایران در عراق، ترکیه و سوریه. بخشی از کردان عشیره چمشگزک در اطراف دریاچه وان در ترکیهٔ کنونی زمان صفویان به خراسان کوچانده شده و اکنون بیشتر در شمال این استان سکنی دارند. از قبایل بزرگ کردان خراسان توپکانلو و زعفرانلو را باید نام برد که بیشتر توپکانلو ها هنوز کوچ نشین اند.

8. .<u>کلهرها</u> – در استان کرمانشاه، از ماهیدشت تا مندلی در مرز عراق، گیلان غرب، سرپل ذهاب، هم چنین در استان قزوین و دیگر مناطق ایران بطور پراکنده زندگی می کنند. کم و بیش 50-60 هزار کلهر در عراق در مناطق مرزی با ایران سکونت دارند. بنا به برخی شاخص های زبانشناسی زبان کلهرها قرابت نزدیکی با کردی نشان می دهد. این قوم را می توان در واقع یک زیرگروه (sub-ethnic group) کردان شمارد.

9. <u>لک ها</u> – قرابت نزدیک با لرها و کردان دارند، لک ها محدوده وسیعی را در بر می گیرند که از شمال به استان کردستان و از جنوب به خوزستان می رسد. غالب لک ها در شهرستانهای دلفان، کوهدشت، هرسین و الشتر ساکنند. بعلاوه در بسیاری از شهرستانهای دیگر مانند خرم آباد، بروجرد، نهاوند، کرمانشاه، ایلام، تویسرکان و ملایر نیز مناطق لک نشین وجود دارد.

10. <u>زرتشتیان (گبرها یا بهدینان)</u> – از پیروان حضرت زرتشت پیامبر ایران باستان که در استانهای یزد و کرمان و هم چنین در تهران سکنی دارند. هم کیشان این گروه در هندوستان "پارس" نامیده می شوند و در حال حاضر به گجرتی سخن می گویند. زرتشتیان ایران زبان ویژه خود را دارند که گبری نامیده می شود.[6]

11. <u>لاری ها</u> – ساکنین لار و اطراف آن.

---

6. رجوع شود به: گارنیک آساتوریان، "تاریخچه واژه گبر"، *نامه پارسی*، شماره اول (1381) : 32–29؛
F. Vahman, G. Asatrian, *On the language and Ethnography of the Zoroastrians of Yazd*, Copenhagen, 2002: 7-26.

12. سمنانی ها – ساکنان سمنان، لاسگرد، شهمیرزاد، افتر، اروانه، سنگسر، بیابانک (با بیابانگ جندق اشتباه نشود)، رکن آباد، صوفی آباد و دیگر دهات نزدیک. زبان این مردم از نظر تکوینی با گویشهای حاشیه دریای مازندران (تبری و گیلکی) خویشاوندی چشمگیر دارد.

13. سیوندی ها – ساکنان سیوند در راه اصفهان به شیراز .

14. گوران ها – به چهار گروه تقسیم می شوند: گوران ها، هورومان ها (اورومان ها)، باجالان ها و کندولایی ها که به صورت جزیرکهایی در کرمانشاه، قصرشیرین، کوه شاهان در شمال جاده بغداد، کوههای دالاهو تا رودخانه سیروان (دیاله) سکونت دارند. از مراکز مهم گورانی نشین می توان از گهواره (شصت کیلومتری غرب کرمانشاه)، دشت زمکان، پاوه، نوسوده در داخل محدوده اورامانات، اورومان تخت، اورومان لهون و کرند نام برد. شماری از باجلانها امروزه در منطقه سرپل ذهاب و لرستان شمالی ساکن هستند، قسمت دیگری از آنان در نواحی مرزی عراق و در موصل زندگی می کنند که اکنون زبان و هویت خویش را تا حدی از دست داده اند. گروه گوران ها به دو شاخه تقسیم می شود: گوران سیاه و گوران سفید، که اکنون به نامهای قلعه زنجیری و کرندی معروفند. کندولایی ها که شاخه کوچک گوران ها هستند در روستای کندوله در راه سنندج به کرمانشاه در کرانه راست رودخانه بامیان زندگی می کنند. گورانها را گهگاهی با کردان یکی می دانند که درست نیست و فاقد اساس علمی و تاریخی است.[7] اکثر گورانها پیرو دیانت اهل حق یا علی اللاهی می باشند که از شاخه های غلات شیعه محسوب می شود.

15. آذری ها و تات ها – آذری ها مردم ترک زبان نواحی شمال غربی ایران – استانهای آذربایجان غربی، آذربایجان شرقی، اردبیل، زنجان و قزوین هستند. خطه آذربایجان بزرگ (Āturpātakān) زمانی قسمتی از سرزمین ماد را تشکیل می داد و "ماد کوچک" (Media Minor) نامیده می شد. آذری های امروزی بازماندگان مستقیم ساکنان باستانی این مرز و بوم اند و تقریباً تا 5-4 قرن پیش هنوز زبان نیاکان خود را به یاد داشتند. گویش های ترکی تنها در اواخر دوره صفویه در آذربایجان ریشه دواندند. جهانگرد ایتالیایی مارکو پولو در قرن 12 میلادی در توصیف شهر تبریز (Tauris) سخنی از ترکی و ترکان به میان نمی آورد. با این همه شماری از لهجه های ایرانی منطقه بر جای ماندند و گویشوران این نواحی در حال حاضر تات نامیده می شوند. تات ها در واقع همان آذری ها هستند که زبان اصیل خود را نگاه داشته اند. از مناطق تات نشین می توان تاکستان (یا سیادهن)، کرینگان، کلاسور، روستاهای بلوک زهرا، هرزند و گلین قیه را نام برد.

---

7. رجوع شود به: گارنیک آساتوریان، "قوم گوران"، *ایران شناخت*، شماره اول (1374): 64-31.

16. کاشی ها یا راجی ها- اهالی اطراف کاشان، اصفهان، دلیجان که در برخی روستاها و شهرکها زبان نیاکان خود را حفظ نموده اند: ابوزیدآباد (بوزآباد)، بادرود، خالدآباد، جوشقان، گز، نشلج، اوزوار، هنجن، کمجان، یارند، طره (تره)، ابیانه، چیمه، ولوگرد، تکیه سادات، فریزهند و بیدهند. این مردم که در حیطه جغرافیایی ماد بزرگ (Media Maior) قرار دارند غالباً گروه مادی نامیده می شوند.

17. نایینی ها- مردم شهر نایین در 140 کیلومتری شاهراه اصفهان به یزد بر کناره کویر مرکزی. زبان نایینی ها از دسته گویش های مرکزی ایران است. ساکنین گز و قریه های اطراف اصفهان نیز ظاهراً به این گروه تعلق دارند.

18. براهوی ها- گروه دراویدی در جنوب ایران در سواحل خلیج فارس، زبان ویژه خود را دارند، ولی اکثراً به بلوچی سخن می گویند.

19.کولی ها- بیشتر گروه های دوره گرد را تشکیل می دهند که در سطح خانواده یا درون طایفه به زبان خود سخن می گویند ولی غالباً فارسی زبان اند. زبان کولی ها از گروه گویش های هند و آریایی است که در شبه جزیره هند رواج دارند. خود کولی ها بازماندگان چند موج مهاجر از هند هستند که در اواخر هزاره اول و اوایل هزاره دوم پس از میلاد شبه جزیره هند را ترک نموده و در جهان پراکنده گردیده اند. در ضمن، مسیر مهاجرت به مناطق دیگر جهان از راه ایران بوده است. کولی ها در نواحی مختلف ایران نام ها ی ویژه خود را دارند: قره چی، عاشق (در آذربایجان)، غارشمال، هندی، توشمال (یا تشمال)(در بختیاری)، مهتر (در ممسنی)، لوری، چللی، ترتبیت، لوتی (در بلوچستان)، غربتی، غوباز، دومکی، چللنگر، عاشق (در فارس)، لوری، لولی، لوتی (در کرمان)، کولی، لوتی، سوزمانی (در کرمانشاه)، قرچی، غرشمال، عاشق، جت (در خراسان)، لوتی، کولی، قاجار (در خوزستان)، کولی، لوتی، دوم (در کردستان)، لوتی، کولی، دومی، گورانی، هوی هر (به معنای "گرازخوار")، جوکی، غدر (در مازندران) و غیره.[8]

20. قشقایی ها و افشارها- قبایل ترک زبان در استان فارس.

21. ترکمن ها- در استان گرگان در ترکمن صحرا. زبانشان ترکمنی است که یکی از گویش های خانواده زبان های ترکی می باشد.

---

8. رجوع شود به:
S. Amanolahi, “The Gypsies of Iran”, *Iran and The Caucasus*, vols 3-4 (1999-2000): 109.

22. عرب ها- در خوزستان که از نظر نژادی از بازماندگان خوزهای باستان (Hūža-) هستند، ولی اکنون به عربی سخن می گویند. نام مرکز استان خوزستان، اهواز از نام همین قوم می آید.[9] این گروه با دیگر عربها علایق تکوینی ندارند و از بومیان منطقه می باشند.

23. منداییان (یا صابئین مندایی)- گروه کوچکی هستند (حدود 20 هزار نفر) در خوزستان که ریشه سامی (آرامی) دارند و پیرو یکی از ادیان گنوستیک (Gnostic) می باشند و زبانشان مندایی (یکی از گویش های آرامی) است. منداییان در عراق نیز ساکنند.

24. بشاگردی ها- ساکنان شهرستان بشاگرد در شرق میناب. این گروه تمامی محدوده جغرافیایی از منوجان تا جزایر قشم و کیش را در بر می گیرد. اصطلاح "بشاگردی" در واقع جنبه شرطی دارد.

25. ارمنیان- در حال حاضر در اصفهان، شهرستان فریدن، تهران، تبریز، همدان، شیراز و برخی دیگر از مناطق ایران ساکن اند. زبان ویژه هند و اروپایی خود را دارند که از قرن پنجم میلادی دارای کتابت است. پیرو یکی از شاخه های مسیحیت به نام *گریگور روشن گر* هستند.

26. گرجیان- در فریدن اصفهان؛ آقا محمدخان قاجار این گروه را به ایران کوچانده است. گرجیان ایران در گذشته مسیحی ارتودوکس بودند ولی اکنون مسلمان اند و زبانشان فارسی است.

27. کلیمیان یا یهودی ها- گروه کوچک سامی نژاد که در یزد، اصفهان، کاشان و تهران ساکن اند. عده قابل توجه ای از این قوم که در مناطق کردزبان ایران می زیستند و به گویش های آرامی سخن می گفتند در سالهای 1950 به بعد به اسراییل مهاجرت نمودند. این گروه به "یهودیان کرد" (Kurdish Jews) معروف اند. زبان یهودیان ایران فارسی است اما هنگام آیین های دینی و انجام مناسک از زبان عبری استفاده می کنند.

28. آسوری ها- گروه کوچک سامی نژاد در ارومیه و تهران که زبان ویژه خود را دارند ولی بیشتر فارسی زبان اند و مسیحی هستند.

---

9. رجوع شود به:
E. Herzfeld, *The Persian Empire,* Wiesbaden, 1968: 303-304.

29. خوری ها- ساکنین دهکده خور در کویر در نیمه راه بین سمنان و یزد. زبانشان یکی از گویش های شمال غربی ایرانی است و قرابت نزدیکی با بلوچی دارد.

30. هزاره ها یا بربرها- گروه فارسی زبان شیعه مذهب که ریشه مغولی دارند. از اواخر قرن 19 میلادی از فیروزکوه افغانستان به ایران مهاجرت نموده و غالباً در خراسان، در نواحی قوچان و مشهد ساکن گردیده اند. در دهه های اخیر موج دیگری از مهاجرت هزاره ها از افغانستان به ایران صورت گرفته است و اکنون این مهاجرین افغانی را در بسیاری از مناطق ایران می شود مشاهده نمود.

بدین ترتیب چنان که می بینیم در حدود 30 قومیت یا نژاد[10] عمده در ایران وجود دارد که بیشترشان از خرده فرهنگ های غنی و اصیل برخوردارند. 20 واحد از این سه قومیت به گویش های ایرانی سخن می گویند، بقیه نیز هر یک زبان ویژه خود را دارند، اما فارسی نقشی اساسی در زندگی اجتماعی آنان ایفا می کند. زبان محلی فقط در گستره معاشرت و در چهارچوب خانواده یا طایفه به کار می رود.

طبق محاسبات یکی از برجسته ترین قوم شناسان معاصر دانشمند ایرانی دکتر سکندر امان اللهی بهاروند، 85 درصد جمعیت ایران را فارسی زبانان (یا ایرانی زبانان) تشکیل می دهند.[11] در حالی که بنا به ارزیابی همین مؤلف (ص.37) زبان ترکی در میان تقریباً 9 میلیون ایرانی رواج دارد.

زبان

غالباً زبان را شاخص اصلی قومیت می شناسند که در ایران جنبه فرمال دارد و بیشتر معیاری است (criterion) برای شناسایی خرده فرهنگ های محلی. گوناگونی زبان ها و لهجه ها هنوز دال بر گوناگونی نژادی در ایران نیست. شاخص های دیگر قومیت چنان چه در بالا ذکر گردید هم نمی توانند در این جا نقش مؤثری داشته باشند. اصولاً شاخص های نژادی وقتی شکل می گیرند و تبلور می یابند که در جامعه تضاد قومی یا تبعیض نژادی وجود داشته باشد، در غیر این صورت شاخص های محلی گرایش تبدیل به شاخص های نژادی نخواهند داشت و در طول زمان تنها به یک سیستم خصوصیات محلی مبدل می گردند. در واقع در ایران ما با گوناگونی محلی

---

10. اصطلاح قومیت یا نژاد چنان که ذکر گردید در مورد ایران جنبه بسیار شرطی دارد زیرا در اکثر موارد شاخص های اصلی این پدیده ــ خودآگاهی قومی، زبان، حیطه معین جغرافیایی، فرهنگ مشترک و غیره ــ چنان زیر پوشش (overlapping) شاخص های ملی (ایرانی) قرار می گیرند که خواه ناخواه شاخص های قومی کمرنگ گردیده و به ویژگی های محلی تبدیل می شوند. صحت این امر در مورد زبان محلی غیر ایرانی (مثلاً ترکی و عربی) و حتی تضاد مذهبی (تسنن/ تشیع) نیز دیده می شود.

11. رجوع شود به:
S. Amanolahi, “A Note on Ethnicity and Ethnic Group in Iran”, *Iran and The Caucasus*, vol 9/1 (2005): 39.

(local) روبه رو هستیم، نه نژادی یا قومی. گوناگونی محلی نیز پدیده ای است طبیعی و کشوری نیست که فاقد آن باشد، حتی کشورهای مونواتنیک. البته مسأله سنّی/شیعه در برخی موارد می تواند نقش مؤثری در گرایش های سیاسی و اجتماعی جوامع محلی داشته باشد و حتی به یک شاخص هویتی تبدیل شود، همچنان که در طول تاریخ در مناطق کردنشین این پدیده بارها دیده شده است. لیکن در حال حاضر رویارویی اهل تسنن و اهل تشیع اگر از خارج به طور مصنوعی تفویت نگردد و در سیاست گذاری های دولت جمهوری اسلامی در نظر گرفته شود به هیچ وجه نقش چندانی در شکل گیری هویت های قومی (در واقع در به وجود آوردن تضادهای قومی) نخواهد داشت.[12] برعکس، احساس تعلق به یک دین واحد الهی خود یک فاکتور متحدکننده است. از سوی دیگر ارزش گذاری مطلق به فاکتور زبان محلی (این امر چنان که گفته شد در ایران اصولاً جنبه فرمال دارد) باعث ظهور هویت های جعلی یا مصنوعی می شود. مثلاً آذری ها که ترکی را در نتیجه اشاعه این زبان در دوران اخیر پذیرفته اند نباید به هیچ وجه ترک نامیده شوند. چنین رویکردی دیر یا زود باعث به وجود آمدن هویت ترکی در میان آنها خواهد گردید هرچند این مردم هیچ شاخص ترکی ندارند. آذربایجان همواره مهد تمدن ایران و مرکز اکثر تحولات سیاسی، فرهنگی و اجتماعی این کشور بوده است و آذری ها نیز چنان که خواهیم دید از نظر پارامترها ی آنتروپولوژی از اصیل ترین نمایندگان نژاد (race) ایرانی هستند.

زبان هایی که در ایران رواج دارند از چهار خانواده زبانی می باشند:

1. <u>هند و اروپایی</u>: فارسی و دیگر گویش های ایرانی، زبان ارمنی و زبان کولیان که به گروه لهجه های هند و آریایی تعلق دارد.
2. <u>سامی</u>: عربی، آسوری، مندایی و عبری که فقط در آیین های دینی یهودیان به کار برده می شود.
3. <u>ترکی</u>: ترکمنی، ترکی آذری و قشقایی.
4. <u>دراویدی</u>: زبان براهویی.

شایان ذکر است که در گستره ایران امروزی فقط نمایندگان گویش های غربی رواج دارند، یعنی:

گروه جنوب غربی ("یا پارسی"): لری، لاری، بشاگردی؛*گروه شمال غربی* (یا "مادی"): کاشی (یا راجی)، بلوچی، مازندرانی، گیلکی، سمنانی، تاتی، نایینی، گبری، سیوندی، گورانی و خوری؛ و *گروه مخلوط*: فارسی، کردی، لکی و کلهری. این تقسیم بندی عیناً منعکس کننده وضع زبانی ایران در 2500 سال قبل می باشد، زمانی که مادی و فارسی باستان دو زبان اصلی این سرزمین بودند.

---

[12] در سالهای اخیربویژه در دورهٔ احمدی نژاد یک نوع سیاست نه چندان منطقی نسبت به این مسئله مشاهده می شود: پررنگ کردن تضاد شیعه/ سنی بوسیلهٔ رسانه های گروهی (کانالهای مخصوص تلویزیونی) بخصوص در نواحی سنی نشین؛ جلوگیری از پیشرفت کادرهای سنی مذهب در سیستم اداری و غیره.

سوای زبان های ارمنی، عبری و آسوری، فارسی در ایران تنها زبانی ست که دارای سنت دیرینه نوشتاری ست (بدون در نظر گرفتن دوره های باستان و میانه این زبان، یعنی فارسی باستان و پهلوی). این زبان دارای تاریخ تقریباً 1200 ساله کتابت پیوسته است. بعد از فارسی دومین زبان نوشتاری ایرانی در حیطه ایران کنونی مازندرانی (تبری) است که با آن در قرون 11-10 میلادی تفاسیر قرآن و متون دیگر نوشته شده است. زبان آذری[13] (یعنی زبان ایرانی ساکنین امروزی آذربایجان و مناطق شمال غربی ایران قبل از رواج ترکی در این خطه) سومین زبان نوشتاری ایران است که در فهلویات آذری از قرون 15-14 میلادی ثبت شده است. از زبان کردی نمونه های نوشتاری (غالباً شعر) از قرن 16 و بلوچی از اوایل قرن 18 در دسترس است.

حال آیا می توان گفت که به اصطلاح "فارس ها" در ایران دارای غنی ترین فرهنگ و زبان هستند؟ البته، خیر. زیرا در این جا سخن از زبان است و نه یک قومیت خاص. چرا که زبان فارسی متعلق به یک قوم یا گروه نیست. این زبان از بدو به وجود آمدن کتابت فارسی هیچ گاه خاص یک قوم و نژاد معین نبوده است. هرچند خاستگاه تاریخی زبان فارسی حیطه فارس است لیکن شکل گیری نهایی این زبان در ماوراءالنهر و خراسان صورت گرفته و رواج گسترده آن از همین منطقه آغاز شده است. برای سغدیان، خوارزمیان، بلخیان و دیگر اقوام ایرانی (حتی غیر ایرانی) از کاشغر گرفته تا مرزهای غربی ایران امروزی و آسیای صغیر، فارسی زمانی زبان میانجی (lingua franca) و یک زبان فراگویشی (koine) برای همه زبان های ایرانی بوده است. اکثر نویسندگان ، شعرا و علمایی که به فارسی اثری از خود باقی گذاشته اند، حاملین خرده فرهنگ های بومی و زبان ها یا گویش های محلی بوده اند. بنابراین ادبیات و فرهنگ بزرگی که به فارسی در طول قرن ها به وجود آمده است نه تنها متعلق به "فارس ها" بلکه ازآن تمام خلق های ایرانی ست: راجی ها (کاشی ها)، مازندرانی ها، گیلکی ها، آذری ها، کردها، بلوچ ها، تالشی ها، سیوندی ها، سمنانی ها و دیگران. همین جنبه فراگیر زبان فارسی باعث شده است که گویش های بومی ایرانی رشد ننمایند و به عرصه نوشتاری پای ننهند یا دیر به این مرحله برسند. مثلاً گویش های خطه کاشان به خصوص زبان روستاهای گروه ابیانه از هر لحاظ (دستوری، ذخیره غنی و اصیل لغوی) هیچ دست کمی از زبان ها ی دیگر ایرانی (مثلاً کردی یا بلوچی) ندارند، لیکن هرگز به کتابت نرسیده اند(یعنی ادبیات نوشتاری ندارد)، اما چه بسا فرزندان این سرزمین که آثار ارزنده ای به فارسی از خود باقی گذاشته اند. و به همین منوال ادیبان و فرهیختگان سیوندی، کرد، بلوچ، آذری، تالشی، مازندرانی و دیگران که به زبان فارسی قلم زده اند. حتی آثار ادبی محلی که به گویش ها ی بومی به وجود آمده است ـــ چه شفاهی و چه نوشتاری ـــ باز هم الهام گرفته از ادبیات فارسی ست. از این رو خرده فرهنگ های ایران و ادبیات محلی وابسته به این فرهنگ ها مکمل

---

13. نه ترکی آذری

ادبیات فارسی و فرهنگ فارسی است که به طور کلی فرهنگ و تمدن ایرانی می نامیم.

ظاهر فیزیکی مردم ایران

از نظر پارامترهای آنتروپولوژی فیزیکی (Physical Anthropology)، یعنی شکل جمجمه، گروه خون و خواص ژنتیکی آن، موی بدن و شکل برش چشم، به غیر از اندکی مغولویید (Mongoloid) (هزاره ها و ترکمن ها) و سیاه پوست (Negritos) (براهویی ها و ساکنین سواحل خلیج فارس) اکثریت قریب به اتفاق جمعیت جمهوری اسلامی ایران از نژاد قفقازی هستند که خود به سه زیرگروه تقسیم می شود: شمالی، آلپی و مدیترانه ای. هر سه این زیرگروه ها در میان مردم ایران دیده می شود و بیشتر از همه زیرگروه آلپی یا کله گرد در ایران رواج دارد که به نوبه خود از دو گروه آرمنویید (Armenoid) و ایرانویید (Iranoid) تشکیل شده است. آذری ها، گیلکی ها، مازندرانی ها و قسمتی از ساکنین خراسان بیشتر آرمنویید و اهالی نواحی مرکزی، شمال غربی، شرق و جنوب ایران اکثراً ایرانویید می باشند. ویژگی های نژادی آرمنویید به شکل بارزی در جنوب قفقاز در بین ارمنیان دیده می شود و از این جهت نام این قوم به این گروه نژادی داده شده است. به غیر از مغولوییدها که در دوران بعد از اسلام به ایران رسوخ نموده اند، همین کیفیت نژادی در سه هزار سال پیش یعنی قبل از ورود آریایی ها به فلات ایران در این گستره جغرافیایی حکمفرما بوده است. به این ترتیب در طی سه هزار سال اخیر ظاهر فیزیکی مردم ایران تغییر چندانی نیافته است.[14] ورود ترکان و مغول ها که ویژگی های اصلی گونه نژادی آنها وجود اپیکانتوس (epicantic fold, epicanthus) یعنی برآمدگی زیر چشم و گونه ها، چشمان تنگ، صورت پهن و فراخ، بینی پهن و فقدان موی بدن است از نظر کیفی تأثیر چندانی بر ظاهر فیزیکی ایرانیان نگذاشته است. در واقع امروزه در ایران ترکان اصیل تنها ترکمن ها هستند. حتی در میان قشقایی ها خصوصیات نژادی ترکی به طور مشخص دیده نمی شود.

شکل گیری مجموعه قومی ایران

اکنون دو سؤال پیش می آید:

1. چه قومیت هایی قبل از ورود آریاییان هند و اروپایی (یعنی سه هزار سال پیش) در فلات ایران زندگی می کردند؟

---

14. در اثر اختلاط با دراویدها و گروه های سیاه پوست در حاشیه خلیج فارس ظاهر فیزیکی بلوچ ها تا اندازه ای تغییر کرده است اما نه چندان که شاخص های اصلی آنتروپولوژی از میان بروند.

و 2. چرا هند و اروپاییان ایرانی هیچ تأثیری بر روی ظاهر فیزیکی بومیان نگذاشته اند و اصلاً خودشان به چه گونه نژادی تعلق داشته اند؟

تاریخ مهاجرت آریایی ها (ایرانیان هند و اروپایی) به فلات ایران را البته به درستی نمی توان مشخص نمود، لیکن بر اساس یافته های باستان شناسی و داده های زبان شناسی می شود تأکید نمود که این واقعه ظاهراً در طی چندین قرن از اواخر هزاره دوم پیش از میلاد به وقوع پیوسته است. در هر حال از نیمه هزاره دوم پیش از میلاد عناصر ایرانی (بیش از همه نام ها) در نوشته هایی که از میان رودان به ما رسیده است دیده می شود.[15]

پیش از مهاجرت آریاییان، در فلات ایران اقوام گوناگون بومی زندگی می کردند که برخی از آنان در طی چندین هزار سال در دوره های مختلف حتی از ساختارهای دولتی نیز برخوردار بوده اند. به ویژه در دامنه های زاگرس لولوبی ها، گوتی ها (کوتی ها)، کاسیت ها، کاسپ ها (که نام این قوم در قزوین نهفته است: از kaspēn*)، ایلامی ها (که از نیمه هزاره سوم تا قرن هفتم پیش از میلاد دولت بسیار مقتدری داشتند) و غیره. در سواحل جنوبی دریای خزر کادوس ها، تپورها، دیلمیان، گیل ها، ماردها (یا اماردها) زندگی می کردند.

در مناطق شمالی میان رودان خوری ها، کردوخ ها، کیورتی ها (یا کیرتی ها) سکونت داشتند.

هیچ یک از این اقوام هند و اروپایی نبودند و زبان هایشان (چنان که از یافته های بسیار اندکی که در دسترس است بر می آید) بالطبع ربطی به خانواده زبان های هند و اروپایی نداشتند. اکثر این اقوام باستان را نمی توان به طور مستقیم به قومیت های کنونی ایران نسبت داد، زیرا به دلیل جابجایی جمعیت که در وهله اول منوط به کمی آب و سیستم دیمی آبیاری در فلات ایران بوده است (بر خلاف میان رودان که وفور آب امکان آبیاری مصنوعی را می داده است)، مناسبت عمودی تکوینی مردم نواحی مختلف ایران با اقوام تاریخی عصر باستان ساکن همان مناطق بسیار مسأله بر انگیز است. با این همه در چند مورد ـ در رابطه با حاشیه دریای خزر و آذربایجان ـ روابط مستقیم تکوینی بین مردم دوره باستان و نوین بدون تردید وجود دارد. آب و هوای مناسب، درصد بالای بارندگی سالانه و وفور آب باعث پایداری آخشیج قومی در این گستره جغرافیایی بوده است.[16]

---

15. حدود قرن های 16-17 پیش از میلاد در میان رودان دولتی به نام میتانی (Mitanni) وجود داشته است که نام های طبقه حکومتی آن و برخی از خدایانشان بنا به متون به دست رسیده ریشه آریایی (هند و آریایی) داشته اند. لیکن میتانی پدیده ای است جداگانه و ارتباط مستقیمی با موضوع مورد بحث ما ندارد. وجود این نام ها را دانشمندان به یک موج مستقل هند و آریایی نسبت می دهند. (رجوع شود به:
M. Mayrhofer, *Ausgewählte kleine Schriften*, *Wiesbaden*, 1979: 30-99).

16. پارامترهای مردم نگاری (Demography) و رشد جمعیت (به ویژه درصد بالای مردان نسبت به زنان) در این خطه به حدی بوده است که موجب چندین موج مهاجرت از منطقه شده است. برای مثال مهاجرین دیلمی از مناطق شمال غربی ایران تا آسیای صغیر رسیده اند. آثار دیلمیان در جای نام های منطقه (مثل دیلمان در سلماس) و وجود قوم زازا (دملی ها) در آناتولی مرکزی درترکیه که از بازماندگان دیلمیان هستند دیده می شود (رجوع شود به:

حداقل شماری از نام های قومیت های امروزی سواحل دریای خزر را می توان با اطمینان به نام های اقوام باستانی همان منطقه نسبت داد: گیل ها ← گیلکان، تپورها← تبریان (مازندرانی ها) و دیلومایس←دیلمیان. نام ماردها (امردها) در جای نام آمل نهفته است، نسبت تالشان به کادوس های باستان، یعنی ریشه یابی نام تالش از -Kadus، چنان که مطالعات اخیر نشان می دهد امکان پذیر است.[17]

نام های دیگر قومیت های محلی که امروزه در ایران می زیبند بدون استثناء در دوران پس از اسلام به وجود آمده اند: لر، کرد (نسبت کردان با کاردوخ ها جنبه علمی ندارد)، بلوچ و غیره. این نام ها: 1. صفات نسبی از نام های اماکن هستند: سمنانی، سیوندی، خوری، کاشی (راجی)، آذری(یعنی ساکنان آذربایجان)، لاری، نایینی، مازندرانی، گیلکی، کولی (از کابلی)؛ 2. از نام های اشخاص (eponym): بختیاری (بختیار)، ممسنی (محمدحسن) به وجود آمده اند، و یا 3. به کنایه های تحقیرآمیز: گبر ("زردشتی، مجوس")، گوران (از gāvbārakān، یعنی "کسانی که با گاو بار می برند") و تات بر می گردند. بعضی از این نام ها به دشواری تن به ریشه یابی می دهند، همانند بلوچ و کرد. البته کرد در متون مؤخره پهلوی چند شاهد دارد (به شکل kurt)، لیکن به معنی "دامدار، کوچ نشین و شبان" چنان چه هنوز هم در گویشهای جنوب دریای خزر کرد به معنی "شبان گوسفند" به کار می رود.[18]

اصولاً خاستگاه گویشوران کرد و بلوچ بنا به داده های اخیر زبان شناسی نواحی مرکزی فلات ایران بوده است. حاملین کنونی گویش های کردی دست کم تا قرون 8-9 میلادی هنوز اکثراً در فارس و مناطق همجوار می زیستند.[19]

ایرانی شدن (یا بهتر است بگوییم ایرانی زبان شدن) ساکنین بومی فلات ایران در نتیجه چند موج مهاجرت ایرانیان هند و اروپایی روی داده است که در قرن 7-8 پیش از میلاد به استقرار دو قوم بزرگ ایرانی فارس ها (-Pārsa) و همچنین مادها (-Māda) انجامید. این دو قوم نخستین حکومتهای ایرانی زبان دولت ماد و امپراطوری هخامنشی را بنیان نهادند. با این همه روند ایرانی شدن بومیان تا اولین سده های پس از میلاد نیز ادامه داشت. دست کم در سواحل دریای خزر تا قرن های 4-5 هنوز گروه هایی از بومیان به زبان های خود تکلم می کردند. باید به

G. Asatrian, "Dimili: People and Language", *Encyclopedia Iranica,* vol. VII/4, 1995: 405-411).

17. نگاه کنید:
G. Asatrian, H. Borjian, "Talish and the Talishis", *Iran and the Caucasus,* 9/1 (2005): 47-48

18. برای اطلاعات بیشتر رجوع شود به:
G. Asatrian, "Die Ethnogenese der Kurden und frühe kurdisch-armenische Kontakte", *Iran and the Caucasus,* vol. 5 (2001): 48-51 و
G. Asatrian, "Prolegomena to the Study of the Kurds", *Iran and the Caucasus,* vol. 13 (2009): 1-58.
درباره تاریخ بلوچ رجوع شود به:
R. N. Frye, "Remarks on Baluchi History", *Central Asiatic Journal,* vol. V/1 (1961):44-50.

19. نگاه کنید به:
G. Asatrian, op.cit.: 42 ff.

ویژه تأکید نمود که ایرانی زبان شدن جمعیت ایران در نتیجه گسترش دو گویش بسیار نزدیک ایرانی غربی ــ پارسی (فارسی) و مادی (در دوران اشکانیان پارتی)ــ صورت گرفت و در حال حاضر تمام گویش های ایرانی گستره ایران بازماندگان این دو زبان هستند (با در نظر گرفتن پارتی به عنوان یک زبان شمال غربی). در این میان زبان فارسی جایگاه مخصوصی دارد، نه به لحاظ کاربردی که از آن سخن گفتیم، بلکه به عنوان یک زبان فراگویشی (koine) که عناصر پارسی و مادی (پارتی) را در خود ادغام نموده و اکنون نقش یک آخشیج بنیادین را در حیطه تمدن ایران ایفا می نماید.

ما به درستی نمی دانیم که ایرانیان هند و اروپایی و کلاً هند و اروپاییان به چه نژادی تعلق داشتند. لیکن بنا به قراین مختلف و یافته های باستان شناسی می توان گفت که این مردم از نظر شکل ظاهری قرابت نزدیکی با بومیان فلات ایران داشتند و ظاهراً از همان نژاد قفقازی بودند، شاید از گونه مدیترانه ای. در هر صورت تعداد مهاجرین در تمام دوره استقرار آنان در میهن جدید در مقایسه با بومیان بسیار اندک بوده است و بنابراین حتی اگر قبایل ایرانی زبان اولیه به نژادی دیگر تعلق داشتند باز به هیچ روی نمی توانستند تأثیر محسوسی بر ظاهر فیزیکی مردم بومی فلات ایران داشته باشند. همان گونه که تقریباً دو هزار سال بعد قشون ها و فوج های بی شمار ترکان و مغولان نتوانستند کوچکترین تغییری در پارامترهای آنتروپولوژی مردم ایران به وجود بیاورند. از این روی زمانی که سخن از ایرانی شدن (Iranisation) ساکنین بومی فلات ایران به میان می آید قبل از همه بایستی گسترش گویش های ایرانی را در منطقه در نظر داشت، نه ایرانی شدن جسمانی (somatic) مردم. ایرانیان هند و اروپایی هرچند درصد بسیار اندکی را از جمعیت ایران تشکیل می دادند، با این همه از نظر شاخص های اجتماعی، اقتصادی، به ویژه تغذیه (استفاده از لبنیات و فراورده های شیری) و غیره از بومیان برتر بوده اند. ظاهراً پتانسیل نظامی آنان نیز برتر از بومیان بوده است. از این روست که طی چند قرن توانستند قشرهای بالای جامعه را به تصرف درآورند که به طبع منجر به بالا رفتن منزلت و جایگاه زبانشان گردید. این پدیده، یعنی رواج زبان جامعه ای کوچک در یک گستره وسیع جغرافیایی بارها در تاریخ ثبت گردیده است.[20]

به عبارت دیگر مردم ایران بازماندگان مستقیم ساکنین باستان این مرز و بوم هستند، هر چند اکنون به فارسی و دیگر گویش های ایرانی و حتی ترکی و عربی سخن می گویند. همان گونه که ارمنیان نوادگان خوری ها و اورارتی ها هستند، با و جود این که زبان کنونی شان یکی از گویش های هند و اروپایی است.

اشاعه زبان های غربی ایرانی در فلات ایران یکسان و یکپارچه نبوده است. در طول زمان گویش هایی که از یک زبان مادر یعنی ایرانی غربی (Western

---

20. رجوع شود به:
I. Diakonoff, "Language Countacts in the Caucasus and the Near East", *When Worlds Collide*, Ann Arbor, 1990: 53-65.

Iranian) به وجود آمده بودند در مناطق مختلف این سرزمین ریشه افکندند و قرن ها بعد مبدل به شاخص های اساسی خرده فرهنگ ها و هویت های محلی گردیدند. لیکن تا قرون اول دوره پس از اسلام گویشوران کنونی زبان های نوین ایرانی غربی هنوز به صورت جوامع قومی ـ محلی مستقل در نیامده بودند. حتی شکل گیری قومیت های نسبتاً بزرگی از قبیل بلوچ ها و کردان، چنان چه گفته شد در دوران پس از اسلام و در بطن فلات ایران صورت گرفته است.

ایران امروزی یک ساخت طبیعی و یکپارچه جغرافیایی، سیاسی و نژادی ست که طی سه هزار سال یگانگی تمدنی و فرهنگی خویش را پاس داشته است. تنوع خرده فرهنگ ها و گویش ها این واقعیت را تکذیب نمی نماید، بر عکس: موزاییک این خرده فرهنگ هاست که گویای استحکام و وحدت ملی و فرهنگی ایران است. به عبارت دیگر می توان حتی گفت ایران کشوری است دارای تنوع زبانی نه نژادی. اکثریت قریب به اتفاق مردم این مرزوبوم به نژاد ایرانی تعلق دارند و فقط تعداد بسیار اندک از شهروندان آن نژادهای مستقل دیگری تشکیل می دهند: ترکمنها (ترکی)، براهوی ها (دراویدی)، ارمنیان و گرجیان (از نژادهای همگن آرمنویید-قفقازی) و مندانیان و آسوریان (سامی). عربهای ایران چنانکه گفته شد از بومیان این سرزمین هستند و فقط زبانشان عربی است. هزاره ها نیز بازماندگان مغولها هستند که فارسی زبان شده اند و خاستگاه نژادی آنها افغانستان است.